



فصلنامه

تاریخ و باستان‌شناسی مازندران

سال نخست، شماره یکم، بهار ۱۳۹۹



فصلنامه
تاریخ و باستان‌شناسی
مازندران

سال نخست - شماره یکم - بهار ۱۳۹۹

مدیرمسئول: مهدی عابدینی عراقی
سردبیر: سیدرحیم موسوی ساروی
اعضای شورای سردبیری:

دکتر علی رستم نژاد، دکتر علی اکبر عنایتی، دکتر زمانه حسن نژاد، دکتر یوسف الهی، دکتر شهرام قلیپور گودرزی، دکتر جواد لطفی نوذری،
دکتر عبدالرضا مهاجری نژاد، دکتر سامان سورتیچی

امور حقوقی: دکتر کاوه موسوی
صفحه‌آرایی و طرح جلد: سیدروح الله شجاعی کیاسری
خط عنوان فصلنامه: استاد پیام غضنفری

اعضای شورای علمی:

دکتر حمید خطیب شهیدی (هیأت علمی دانشگاه تربیت مدرس)
دکتر حسن فاضلی نشلی (استاد دانشگاه تهران)
دکتر محمد مرتضایی (دانشیار پژوهشگاه میراث فرهنگی)
دکتر مهرداد ملک‌زاده (استادیار پژوهشگاه میراث فرهنگی)
دکتر خداداد رضاخانی (پژوهشگر و مدرس تاریخ ایران دانشگاه پرینستون آمریکا)
دکتر سینا فروزش (استادیار دانشگاه علوم و تحقیقات تهران)
دکتر علی کالیپاد (استادیار دانشگاه تهران)
دکتر محمد اسماعیلی جلودار (استادیار دانشگاه تهران)
دکتر روبرتو دان (پژوهشگر و مدرس دانشگاه توشا ویترو و سازمان تحقیقات فرهنگی مدیترانه و آسیا «ایزمئو» ایتالیا)
دکتر عابد تقوی (استادیار دانشگاه مازندران)
دکتر رضا شجری (استادیار دانشگاه مازندران)
دکتر حسن شجاعی (استادیار دانشگاه مازندران)
دکتر علی اصغر کلانتر (استادیار دانشگاه مازندران)
دکتر سامان حیدری گوران (پژوهشگر ارشد پژوهشگاه موزه نئاندرتال مِتَمَن آلمان)
دکتر الهام قصیدیان (پژوهشگر ارشد پژوهشگاه موزه نئاندرتال مِتَمَن آلمان)
دکتر فرزاد مافی (استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد ابهر)
دکتر میرموسی انیران (هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد زنجان)
دکتر علی اکبر وحدتی (پژوهشگر باستان‌شناسی میراث فرهنگی خراسان شمالی)

*** مقاله‌های این فصلنامه لزوماً بیان‌کننده آرا و عقاید فصلنامه نیست و تنها پژوهش‌های محققان محترم را در بر دارد.

روی جلد: سگک کمر بند مفرغی بدست آمده از گورستان لفورک سوادکوه.
پشت جلد: نقشمایه خورشید با تکنیک نقاشی بر روی چوب. امام‌زاده یک‌تن کوننده
نشانه: یکی از نقشمایه‌های برج رسکت

** قیمت: ۵۰۰۰۰۰ ریال

شیوه‌نامه نگارش و تدوین مقالات «فصلنامه تاریخ و باستان‌شناسی مازندران»



- مقالات ارسالی می‌بایست حاصل پژوهش‌های علمی نویسنده یا نویسندگان محترم در حوزه تاریخ و باستان‌شناسی مازندران باشد و پیش از این به چاپ نرسیده باشد.
- گستره مازندران شامل حوزه جغرافیای فرهنگی و تاریخی مازندران کهن می‌باشد.
- فصلنامه از پذیرش مقالات با رویکردهای: مروری، توصیفی و گزارشی معذور است.
- عنوان مقاله می‌بایست گویا و بیان‌کننده محتوا و ماهیت علمی - پژوهشی مقاله بوده و شامل بخش‌های زیر باشد:
- چکیده فارسی (حداکثر ۲۵ کلمه)، واژگان کلیدی، مقدمه، متن مقاله، نتیجه‌گیری، کتابنامه (فهرست منابع و مأخذ)، منابع تصاویر و چکیده انگلیسی.
- حداکثر تعداد کلمات هر مقاله می‌بایست ۷۰۰۰ کلمه باشد.
- ارجاعات مقاله باید با روش درون‌متنی و به صورت زیر آورده شود:
- (نام خانوادگی، سال انتشار: صفحه)؛ مثال: (ملک شه‌میرزادی، ۱۳۸۳: ۳۸) در صورت استفاده از منابع چند جلدی: (نام خانوادگی، سال انتشار: شماره جلد/شماره صفحه)؛ مثال: (ستوده، ۱۳۶۶: ۴/۵۸۳).
- ارجاعات توضیحی همانند شرح واژگان و برابر انگلیسی کلمات و یا آوانگاری آن، در پانویس آورده شود.
- کتاب‌نامه (فهرست منابع و مأخذ) هر مقاله به ترتیب حروف الفبا و به روش زیر نوشته شود:
- نام خانوادگی، نام. (سال انتشار). نام کتاب. نام مترجم و یا مصحح. شماره جلد. (در صورت چند جلدی بودن) شماره چاپ. محل انتشار: نام ناشر
- در صورت بهره‌گیری از مقالات نشریات و فصلنامه‌های معتبر و پژوهشی، به روش زیر نوشته شود:
- نام خانوادگی، نام. (سال انتشار). «نام مقاله». نام مترجم و یا نام مصحح. نام نشریه. سال چندم انتشار. شماره نشریه. صفحات مقاله. محل انتشار.
- در صورت استفاده از منابع دیگر زبان‌ها هر بخش جداگانه تدوین شود همانند:
- (الف منابع فارسی؛ ب) منابع عربی؛ ج) منابع انگلیسی و...
- ترجمه مقالات علمی-پژوهشی از محققان ایرانی و خارجی برجسته که پیش از این در نشریات معتبر بین‌المللی منتشر شده است، به شرط عدم انتشار در نشریات داخل کشور پذیرفته می‌شود. مترجمان محترم لازم است اصل مقاله و مجوز نویسنده یا نویسندگان مقاله را به همراه ترجمه برای فصلنامه ارسال نمایند.



سخن مدیرمسئول

گسترده‌گی و غنای فرهنگ و تمدن ایران زمین و خطه کهن مازندران با همان مرزهای تاریخی - فرهنگی و پیشینه شگفت انگیزش برکسی پوشیده نیست. بی تردید گام نهادن در وادی تحقیق و پژوهش‌های باستان‌شناسی و تاریخ در مازندران، دارالمرز ایران، کاری است دشوار و راهی است بی نهایت پریچ و خم. پژوهش‌گران، در راه شناخت و شناساندن حوزه فرهنگی - تاریخی این ناحیه، با رنج‌های بی‌شمار و تلاش‌های فراوان به دنیای پر رمز و راز ادوار پیشین سرزمینی وارد می‌شوند که هاله‌ای از افسانه‌ها و حکایت‌های کهن آن را فرا گرفته است. از دیگر سو همواره نگران هجوم سهمگین تخریب و نابودی آثار و اشیاء تاریخی، نابودی خرده فرهنگ‌ها، سنت‌ها و آیین‌های کهن، سطحی‌نگری و بهره‌گیری عوامانه از داده‌های تاریخ و باستان‌شناسی، فعالیت اندیشمندان نمایان دروغین نیز باید باشند و به خون دل مسیر را دست در دست هم پیش ببرند.

خلاصه آن‌که در این دریای ژرف، آثار و نوشته‌های اینان که با سخت‌کوشی و تنگناهای گوناگون فراهم آمده است، چراغ راه حقیقت‌جویان و دانش‌دوستان می‌شود.

برای گروه کوچک ما که این راه را با عشق آغاز کرده‌ایم، همین کافی است تا لبخند رضایت بنشیند بر جان تشنگان دانش و حقیقت و ما احساس کنیم که ادای دینی کرده‌ایم به این شمایل زیبایی، مازندران بزرگ.

این فصل نامه گام کوچکی است در راه نیل به این نکته مهم و اساسی که تحقیق، پایه توسعه علمی است و مقدمه‌ای برای رسیدن به جایگاه والاتر دانش و علم در خطه زرین ما.

مهدی عابدینی عراقی

فهرست مطالب

- ≡ سخن مدیرمسئول / مهدی عابدینی عراقی / ۳
- ≡ بازخوانی دو روایت از ناصرالاسلام ساروی درباره امام‌زاده ابراهیم آمل و مشهدسر و سیدعمادالدین هزارجریبی / یوسف الهی / ۹-۴
- ≡ بسامد نقش مایه‌های نمادین و هندسی و شیوه‌های اجرایی آن در تزیینات وابسته به معماری مازندران در دوره قاجار / زهره ایزدی‌راد / ۲۵-۱۰
- ≡ بررسی تحولات طبقاتی مازندران در دوره پهلوی دوم / زمانه حسن نژاد / ۳۵-۲۶
- ≡ تأثیر نقاشی مکتب اصفهان بر نقوش انسانی کاشی‌های کاخ جهان‌نمای فرح‌آباد / حکیمه رازقی منصور - باقر صلح‌جو / ۴۵-۳۶
- ≡ بررسی تحولات مناصب محلی مازندران (والی، وکیل و وزیر) در عصر صفویه / علی رستم‌نژاد نشلی / ۵۳-۴۶
- ≡ یادداشت‌هایی در باب آرشیه‌های پهلوی: در جستجوی *Haspān-raz / هسپین رز / ۵۹-۵۴
- ≡ جغرافیای آرشیو تبرستان / خداداد رضاخانی - ترجمه جواد لطفی نوذری / ۵۹-۵۴
- ≡ نشانه‌ای از هنر سکایی در سوادکوه / مهدی عابدینی عراقی - عبدالرضا مهاجری نژاد / ۷۱-۶۰
- ≡ نگاهی به پیشینه مدارس قدیمی و مکتب‌خانه‌های مازندران در عصر قاجار / علی اکبر عنایتی / ۸۳-۷۲
- ≡ تحلیل یافته‌های باستان‌شناختی محوطه معصومی آسیابسر / سراله قاسمی گرجی - علی کرمی گرجی - هادی میلادی - حکیمه رازقی منصور / ۹۳-۸۴
- ≡ فرجام تقاضای تأسیس مدرسه عالی تجارت در بارفروش / شهرام قلی پور گودرزی / ۱۰۱-۹۴
- ≡ معرفی و بررسی ساختار و کارکرد معماری غار - قلعه کیجا کرچال / محمدکشاورز دیوکلایی - روبرتو دان / ۱۱۱-۱۰۲
- ≡ عصر آهن شمال هیرکان / الیویه لوکنت - ترجمه علی اکبر وحدتی / ۱۱۹-۱۱۲
- ≡ درآمدی بر تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگری ابن اسفندیار در کتاب تاریخ طبرستان / سیدرحیم موسوی ساروی / ۱۲۹-۱۲۰

بازخوانی دو روایت از ناصرالاسلام ساروی در باره امام‌زاده ابراهیم آمل و مشهدسر و سید عمادالدین هزارجریبی

یوسف الهی^۱

چکیده

سید عمادالدین محمود هزارجریبی، سردودمان سلسله میرعمادی و از قدرت‌های مهم محلی در شرق مازندران به‌ویژه در کوهستان بود که هم‌زمان با روی کار آمدن میرقوام‌الدین مرعشی در آمل، در هزارجریب سر برآورد. درباره سلسله نسب او افزون بر منابع تاریخی و انساب، روایت‌هایی از دیرباز به صورت افواهی رایج بود. سیدمرتضی ناصرالاسلام ساروی دو روایت درباره او و نیای وی نقل می‌کند و سید عمادالدین را به امام‌زاده ابراهیم آمل پیوند می‌زند و نیز این باور را دارد که سر امام‌زاده ابراهیم آمل در مشهدسر (بابلسر کنونی) به خاک سپرده شده است. این تحقیق با هدف بازخوانی و بازشناسی این دو روایت درباره امام‌زاده ابراهیم بود. پژوهشگر در پی پاسخ به این پرسش بود که این دو روایت عوامانه تا چه اندازه با حقیقت تاریخ همراه است. شیوه تحقیق تاریخی و روش تحقیق کتابخانه‌ای با ابزار مطالعات تطبیقی بود و اصالت محتوای روایت‌ها تحلیل و مورد بررسی قرار گرفت. نتایج حاصل از این تحقیق نشان داد که براساس سلسله نسب امام‌زاده ابراهیم و سید عمادالدین و هم‌چنین مستندات تاریخی موجود، این دو روایت ریشه در واقعیت ندارد اما دستمایه قرار دادن چنین روایت‌هایی می‌تواند در شناخت بینش و باورشناسی مردم مازندران در گذشته و پژوهش‌های جامعه‌شناسی تاریخی سودمند باشد.

واژگان کلیدی: روایت، مازندران، امام‌زاده ابراهیم، سید عمادالدین هزارجریبی، ناصرالاسلام ساروی.

مقدمه

تاریخ یکی از قدیمی‌ترین ساخت‌های روایت است و روایت تاریخی یا تاریخ داستانی پیشینه‌ای به اندازه حیات بشری دارد. در آغاز، تاریخ و افسانه با هم آمیخته بودند. بعدها این دو از هم جدا شدند. تا پیش از گرایش به روش‌های کمی در بررسی‌های تاریخی، تاریخ معمولاً در قالب روایت نقل می‌شد (مدبری و حسینی سروری، ۱۳۸۷: ۱). در روایت، داستان با شاخ و برگ ظریف و هنرمندانه بیان می‌شود؛ در حالی که در گزارشگری تاریخی، اصالت رخدادها مورد توجه است. آنچه باعث اختلاف در این دوگونه می‌شود؛ نوع قالب به کار گرفته شده و هدف نویسنده از بیان آن است (محمدی فشارکی و خدادادی، ۱۳۹۱: ۷۲). راوی افزون بر هنرنمایی، قصد اثبات حقایقیت تفکر خود و سازندگی دارد؛ در حالی که مورخ تنها یک گزارشگر است و می‌خواهد یک حادثه تاریخی را بیان کند. داستان‌واره‌های دینی یکی از انواع روایت‌های تاریخی است. این دسته از روایت‌ها با کنارگذاشتن تاریخ مکتوب و بی توجهی به زمان و مکان و با رجال محوری، برای هدفی که در خود دارد؛ از ابزار عامه پسند برای القای دیدگاه ویژه خود بهره می‌برد و به دنبال توسعه معارف دینی و حتی اخلاق دینی است (جعفریان، ۱۳۹۷: ۱۷-۲۰).

یکی از سرشناسان تاریخ مازندران که درباره وی روایت‌های مختلفی در منابع و افواه وجود دارد؛ سیدعمادالدین هزارجریبی است. بررسی این روایت‌ها نیاز به عواملی چون شناخت جامعه، زمانه و دوره‌های پس از او بستگی دارد. سیدعمادالدین محمود (درگذشته ۸۰۳ ه. ق.)، سردودمان سلسله میرعمادی و از قدرت‌های مهم محلی در شرق مازندران به‌ویژه در کوهستان بود که هم زمان با روی کار آمدن میرقوام‌الدین مرعشی در آمل، در هزارجریب سر برآورد و برخلاف مرعشیان با توجه به مناسبات خوبی که با امیرتیمور گورکانی برقرار کرد، توانست با خاطری آسوده سلسله میرعمادی را بنیاد نهد. در این مجال به عنوان نمونه به دو روایت درباره میرعماد و نیای او، سید ابراهیم اشاره می‌شود که سیدمرتضی ناصرالاسلام ساروی (از سادات میرعمادی) روایت‌گر آن است. عمادی حائری در کتاب سادات هزارجریب (چاپ دوم) متن عربی این یادداشت‌ها را مورد بررسی قرار داد (عمادی حائری، ۱۳۹۴: ۸۱-۸۴) با این حال به متن فارسی آن دسترسی نداشت.

معرفی روایت‌گر

«سیدمرتضی ناصرالاسلام ساروی» فرزند سیدمحمد در ۱۲۷۲ ه. ش. زاده شد، تحصیلات خود را زیر نظر پدر در عتبات فراگرفت. سپس به وطن خود ساری بازگشت و به امور دینی و فرهنگی اشتغال داشت. وی که خطیبی توانا بود؛ در جریان ملی شدن نفت به پشتیبانی از اقدامات مصدق پرداخت. ناصرالاسلام ساروی در خوشنویسی (به‌ویژه خط نسخ) از سرآمدان بود (الهی و قلی‌پورگودرزی، ۱۳۹۲: ۱۳۶). آثار برجای مانده از او: کتیبه سر در مسجد جامع ساری، کتابت سی جزء کامل قرآن کریم (موجود در همانجا) و کتابت جلد دوم دیوان مدایح هاشمی است که در ادامه معرفی خواهد شد. وی در ۱۳۳۸ ه. ش. درگذشت و در آرامگاه ملامجدالدین ساری به خاک سپرده شد.

درباره روایت‌ها

«سیدمحمد ثقة الاسلام میرعمادی پهنه‌کلایی» - پدر راوی - از فضلا و شعرای اواخر قاجار بود. وی از مدرسان برجسته حوزه نجف نیز به‌شمار می‌رفت. میرعمادی در شعر، «هاشمی» تخلص داشت (الهی و قلی‌پور گودرزی، ۱۳۹۲: ۱۳۶). مجموعه‌ای از سروده‌های میرعمادی ساروی در ۱۳۳۲ ه. ق. در کربلا به چاپ رسیده است. ناصرالاسلام ساروی (فرزند شاعر)، سه سال پس از نشر آن کتاب به کتابت باقی اشعارش پرداخت. وی کوشید از اشعار منتشر نشده پدر، مجموعه‌ای فراهم آورد. اگرچه امیدوار بود که جلد دوم را به چاپ رساند ولی این توفیق حاصل نشد. او در عنوان کتاب نوشته است: «دیوان مدایح هاشمی که به طبع نرسیده» است (الهی الف، ۱۳۹۵: ۵۰۷-۵۱۰). موضوع سروده‌هایش، مرثی و مدایح اهل بیت می‌باشد که بخش عمده آن به واقعه کربلا اشاره دارد. متن کتاب به خط نسخ، نستعلیق و شکسته نستعلیق نگاهشده شده



سیدمرتضی ناصرالاسلام ساروی

است. بنا به گفته دوست فاضل جناب علی قهرمانی که تصویر نسخه‌ای از آن را در اختیارم قرار داد؛^۲ این اثر، نخست در دارالعلم آیت الله خویی در نجف نگه‌داری می‌شد ولی بعدها به کتابخانه بغداد منتقل گردید.

پس از بخش اشعار، سه متن به دیوان افزوده شده است؛ یکی «در بیان حالات حجة الاسلام - ثقة الاسلام ماح، دام‌ظله العالی» که به زندگی نامۀ شاعر می‌پردازد^۳ و دیگری «در بیان حالات



سیدمحمد ثقة الاسلام میرعمادی

ابراهیم بن موسی بن جعفر(ع) که نسبت حضرت حجة الاسلام - ثقة الاسلام ماح منتهی است به آن بزرگوار» و متن سوم: «در بیان حالات سیدعمادالدین که یکی از اجداد حضرت حجة الاسلام - ثقة الاسلام ماح است» که با هم ۱۵ صفحه از کتاب را شامل می‌شود و به زندگینامه میرعماد، مؤسس سلسله میرعمادی در هزارجریب اشاره دارد.

سیدمحمدعمادی حائری در کتاب سادات هزارجریب (چاپ دوم) به متن عربی دو روایت «در بیان حالات ابراهیم بن موسی...» و «در بیان حالات سیدعمادالدین...» اشاره دارد که در نسخه خطی مجموعه آثار فقهی و اجازات ثقة الاسلام میرعمادی به دست آورده است. این مجموعه در دارالعلم نجف نگه‌داری می‌شود. او متن عربی دو گفتار را در کتاب سادات هزارجریب منتشر کرده و به متن فارسی ناصرالاسلام دسترسی نداشته است. ناصرالاسلام متن عربی را ترجمه و با اندکی تغییرات، همراه با متن زندگی‌نامه پدر خود در کتاب «دیوان مدایح هاشمی که به طبع نرسیده» آورده است.

روایت نخست

در بیان حالات ابراهیم بن موسی بن جعفر(ع) که نسبت حضرت حجة الاسلام ماح منتهی است به آن بزرگوار

الحمد لله رب العالمین و الصلاه و السلام علی محمد و آله الطاهیرین و لعنه علی اعدائهم الی یوم الدین. اما بعد، این مختصری است از حالات ابراهیم بن موسی بن جعفر(ع) که نسبت ماح منتهی به آن بزرگوار است. از قراری که علمای انساب ضبط فرمودند، چون مأمون علیه اللعنه، حضرت ثامن الائمه(ع) [را]^۴ به طوس طلبیده، بنی هاشم در

مدینه مشتاق لقای آن بزرگوار گشتند. چهار صد نفر از بنی هاشم و به روایتی دوازده هزار نفر اجتماع نمودند و عریضه‌ای خدمت حضرت ثامن الائمه(ع) عرضه داشتند و از آن بزرگوار رخصت شرفیابی خواستند و طلب تعیین رئیس از خودشان از بزرگوار نمودند آن حضرت، اجازه حرکت ایشان را فرمودند و مرقوم فرمودند که بر سر روضه رسول خدا(ص) حاضر شوند و سلام کنند هر کدام را که جواب سلام از مرقوم نمود آمد او را رئیس خود در راه قرار دهند و سزّ این مطلب از باب آن بود که در تعیین هر یک بقیه دل آزرده نگردند. بالجمله یک یک بر سر روضه منوره از نوادگان^۵ بنی هاشم سلام نمودند. چون سیدابراهیم سلام نمود، جواب از مرقوم نمود. «و علیک السلام یا ولدی یا ابراهیم» لهذا ملقب شد به ابی جواب. بنی هاشم آن بزرگوار را رئیس خود در حرکت به طوس قرار دادند تا آن‌که آراء ایشان در راه متفرق نشود و دشمن برایشان غلبه نمایند^۶ به هیئت اجتماعیه از مدینه حرکت به طوس نمودند والی مدینه حرکت بنی هاشم را به طوس به مأمون^۷، علیه اللعنه اطلاع داده، نوشت. آن ملعون لشکری از طوس حرکت داده امر نمود. سر راه بر بنی هاشم بگیرند و ایشان را به قتل رسانند و سر رئیس بنی هاشم را به طوس از جهت مأمون ببرند. لشکر مأمون در ملک ری رسیدند^۸ به بنی هاشم سر راه برایشان گرفتند. آتش حرب مشتعل شد. بنی هاشم غالب شدند بر لشکر، رئیس لشکر فریاد کرد که ای بنی هاشم حضرت رضا(ع) شهید شد. همین که بنی هاشم این خبر را شنیدند شکست در ایشان ظاهر شد. لشکر [خلیفه] غالب شد. بنی هاشم [از] ملک ری فرار نمودند و کشته شدند. رئیس بنی هاشم، سیدابراهیم به سمت لارجان مازندران فرار نموده تا منتهی شد به یکی از قراء آن سامان که مسمی بود به «لیلی پرچم» و در جنب آن قریه، کوهی بود که اهل قریه در دامنه آن کوه زراعت می‌نمودند^۹ و در آن کوه مغاره‌ای بوده، سید جلیل در آن مغاره پنهان^{۱۰} شد و به زارعین فرمود که هرگاه لشکر به جستجوی^{۱۱} او بیایند؛ محل سید را نشان ندهند. لشکر از عقب رسید از زارعین سؤال از سید نمودند. ایشان به زبان گفتند خبر نداریم ولی به دست چپ و چشم اشاره نمودند که سید در مغاره است. لشکر در مغاره سید را شهید نمودند و سر آن بزرگوار با خود^{۱۲} بردند از جهت مأمون چون به ساحل دریای مازندران رسید؛ قاصد مأمون رسید. نوشت مأمون به رئیس لشکر که سر رئیس بنی هاشم به طوس [نیاورا] چون حضرت رضا(ع) [را] شهید نموده بود؛ خوف که اگر شیعیان خراسان از سر سید خبر شوند براو بشورند، لهذا سر را در کنار دریای مازندران انداختند. همین که شب شد، اهل آن سامان دیدند؛^{۱۳} انواری عظیم از آن محل

۲- از لطف ایشان سپاس فراوان دارم.

۳- در متن منظور از ماح، پدرش سیدمحمد ثقة الاسلام میرعمادی پهنه‌کلایی است.

۴- برای مطالعه این گفتار رجوع شود به: فصل‌نامه اباحت، سال هشتم، شماره پیاپی ۲۸-۳۰، بهار ۱۳۹۵، ص ۵۰۷-۵۱۴.

۵- عبارت های داخل قلاب را نویسنده مقاله به متن افزوده است.

۶- اصل: نبودگان.

۷- اصل: نه نمایند.

۸- اصل: مأمون.

۹- اصل: رسیدن.

۱۰- اصل: مقاره‌ای؛ به معنای غار است.

۱۱- اصل: پنهان.

۱۲- اصل: جستجو.

۱۳- اصل: خو.

۱۴- اصل: دیدن.

بسته همین که سید از عبادت فارغ شد؛ امیر هلاکو عرض نمود منزل تاریک است امر بفرمائید درها را باز کنند. سید به امیر فرمود تو خود باز کن امیر دری از سمت جنوب باز نمود [دید هوا در نهایت برد است. برف و باران می‌بارد. برودت در امیر اثر کرد. سید امر فرمود آن در را بست و دری از طرف شمال باز نمود. امیر دید هوا در نهایت شدت گرما و اشجار سبز و انهار رسیده، سید امر نمود امیر آن در را بست دری از طرف مشرق باز نمود. دید هوای فصل خزان است. برگ اشجار خزان شد و ریاحین افسرده [بودند]. سید امر فرمود امیر آن در را هم بست دری از طرف قبله باز نمود دید هوای فصل، بهار است و اشجار در شکوفه و گل و ریاحین در تراوش و انهار جاری و چمنزار مرغزار گشته، بلبلان در نغمه سرایی، آهویی با بچه‌های خود در چمنزار شیراز پستان آهو جاری، سید به امیر فرمود میل دارید از شیر این آهو بنوشی امیر عرض نمود بلی پس سید امر فرمود در حضور امیر از شیر آن آهو نوشیدند و به امیر چشانید^{۲۱} امیر از مشاهده این کرامت عظمای شکر حمد الهی بجای آورد. پای سید را بوسید. همین که خواست اردو حرکت کند؛ امیر از سید را استدعا نمود که یکی از اولاد خود^{۲۲} را با امیر به جهت میمنت و فتح روانه نماید. سید فرمود صلاح از او نیست. امیر اصرار نمود. سید یکی از اولاد^{۲۳} خود را به همراه امیر^{۲۴} با اردو روانه نمود همین که شب شد؛ بعضی از لشکر به لهو و لعب و فسق مشغول شدند. صبح تمامت آنها سپاه شده مردند. خبر به امیر دادند. دانست از اثر وجود پسر سید است لذا آن بزرگوار را مرخص، پسر دیگر سید [را] راه داده، خواست شب دیگر باز جماعتی از فساد لشکر در آن شب هلاک شده‌اند. امیر آن پسر را هم مرخص اولاد سیم سید را طلب نموده، باز عده [ای] از لشکر که در آن شب مشغول به فسق بودند؛ صبح سپاه شده، هلاک شدند. امیر دانست که سر ممانعت سید از فرستادن اولاد خود به اردو چه بود لهذا آن آقا زاده را مرخص و عریضه تشکر و عذرخواهی خدمت سید عرضه [کرد] و سید در هزار جریب وفات نمود و در همان زمینی دفن و قبه بارگاه عظیمی از جهت آن بزرگوار که مطاف و مراد [مردم است، قرار دارد]. و محل کرامات و نذورات خلق و نسل آن بزرگوار در مازندران مقیم گشتند و ماییم از اولاد آن بزرگوار؛ تمام شد خلاصه نسب نامه.

نقد روایت



اصل متن کتاب دیوان چاپ نشده مدایح هاشمی به خط ناصرالاسلام ساروی

ساطع است. همین که به آن محل آمدند دیدند انوار از سر اقدس [است] سررا در آن محل دفن نمودند و روضه و قبه‌ای از جهت او ساختند و آن محل معروف شد به مشهدسر و کرامات و فیوضات آن محل واضح و لایح است و مطاف و مزار و محل نذورات عامه خلق است و اما بدن شریف آن بزرگوار اهل قریه لسله پرچیم^{۱۵} و نواحی آن دیدند^{۱۶} انواری از آن بدن شریف ساطع است. همین که صبح شد آن بدن را در آن دفن نمودند و آن محل معروف شد به «مشهدتن» و کرامات و فیوضات آن محل لایح و مطاف عامه ناس و از کرامات سید بزرگوار آن که، اشخاصی که محل سید را در غار به دشمنان سید نشان دادند، دست چپ و چشم ایشان کج و هر چه از نسل و اولاد ایشان متولد می‌شود، چشم و دست چپ آن طفل کج است. لهذا اهل آن سامان در مقام جدال با ایشان می‌گویند: «امام زاده گش». این است قضیه سیدابراهیم بن موسی بن جعفر.

روایت دوم

در بیان حالات سید عمادالدین که یکی از اجداد حضرت حجة الاسلام ماح است:

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين

الحمد لله المتعالی فی عز جلاله والصلوٰه والاسلام علی سید سفرائه و خاتم الانبیاءه و سند اصفیائه، محمد واله و اللعنته علی اعدائهم الی یوم القائه اما بعد این مختصری ست در کیفیت حالات سید عمادالدین که از اولاد سیدابراهیم بن موسی بن جعفر (ع) و کیفیت اقامت ایشان در طبرستان از قراری که علما [ی] نسب مرقوم داشتند؛ بعد از قتل حضرت سیدابراهیم، اولاد آن بزرگوار نسل بعد نسل متولی آستانه حضرت رسالت پناه (ص) در مدینه بودند تا آن که منتهی شد به سیدالاشرف آقاسید عماد الدین نجل سیدعزالدین و آن بزرگوار از علماء و زهاد و اتقیاء و اعظام اعیان متولی روضه رسالت بوده، چهار پسر از جهت ایشان بوده، والی مدینه در مقام قتل آن بزرگوار برآمده، آن بزرگوار با اولادانش^{۱۷} فرار نموده به سمت ایران متوجه شده، وارد اصفهان گشتند. زمان سلطنت هلاکو خان بوده، وزیر هلاکو خان، خواجه^{۱۸} نصیر طوسی (ره) بوده، سید وارد بر خواجه [شد]. خواجه، سید را به نزد هلاکو برده، کیفیت نسب سید و حالات آن بزرگوار به هلاکو اطلاع داده، هلاکو کمال تعظیم و تجلیل از سید نموده و هزار جریب از زمین طبرستان به سید بخشیده، سید را^{۱۹} روانه مازندران، به نهایت تجلیل نزد قبر جدش نموده و سید در هزار جریب مهمانخانه‌ای بنا نموده که از چهار طرف در باز می‌شد. بعد از چندی سلطان هلاکو با لشکر عظیم به قصد محاربه با سلطان خوارزم^{۲۰} از اصفهان حرکت نموده، در مازندران وارد بر سید شد. دید در منزل مهمانخانه خود [مشغول] عبادت است و از چهار جانب درها

- ۱۵- اصل: لله پرچیم.
- ۱۶- اصل: دیدن.
- ۱۷- اصل: اولادنش.
- ۱۸- اصل: خواجه.
- ۱۹- اصل: را را.
- ۲۰- اصل: خارزم.
- ۲۱- اصل: چشانید.
- ۲۲- اصل: خد.
- ۲۳- اصل: اولادان.
- ۲۴- اصل: بامیر.

شش هزار کس از آن نامردان را واصل به درک نمودند و عبدالرحمن نام که سرکرده ملحدان الموت بود، به دست امامزاده ابراهیم مقتول گردید. مدت شش ماه مردمان شهریار برای رسانیدن اخبار نمی توانستند آمد و رفت نمایند، تا آن که در شب بر سر امامزادگان تاخت و تاز آورده و ایشان را مغلوب نمودند و متفرق کردند. بعضی از ایشان را به شرح جدول در قراء مقتول نمودند و شصت نفر از آن‌ها را در ساروقمش شهریار به درجه شهادت رسانیدند و سرهای ایشان را جدا نموده و عون بن امام موسی، علیه السلام، را مقتید کرده، نزد مأمون ملعون فرستادند. بعد از آن امامزاده ابراهیم که مهتر ایشان بود، با والده آن و امامزاده یحیی با چند تن از امامزادگان وارد دارالمرز شهرآمل شدند و جدال و قتال تا غایتی نمودند، آخر الامر... امامزاده ابراهیم را با سایر امامزادگان که بودند، در موضع «لله پرچین» آمل به درجه رفیع شهادت رسانیدند. لعنه الله علی قاتلیهم الی یوم الدین... کان ذلک تحریراً فی ششم شهر رجب المرجب من شهر نهصد و بیست و شش من الهجرة النبویه سنه ۹۲۶» (ستوده، ۱۳۶۶: ۸۰/۴-۸۵). ستوده پس از ذکر وقف نامه می نویسد: «این وقف نامه، جعلی به نظر می رسد» (همان).

به عقیده فقیه بحرالعلوم، در کتیبه صندوق امامزاده، این بقعه به ابو محمد ابراهیم و برادرش ابوالعالی یحیی و مادرشان نسبت داده شده و سپس آنان را از فرزندان امام موسی کاظم معرفی می کند که این انتساب منشأ صحیحی ندارد. او بر پایه منابع نسب شناسی شخصیت های مدفون در این بقعه را ابو محمد ابراهیم و ابوالفضل یحیی ابن حسن الداعی الصغیر بن قاسم بن حسن بن علی بن عبدالرحمن الشجری بن قاسم بن حسن بن زید بن امام حسن (ع) می داند که به همراه مادرشان فاطمه بنت ابی الحسین احمد بن حسن الناصر للحق بن علی بن حسن بن علی بن عمرالاشرف بن امام علی بن حسین السجاد (ع) در این مزار به خاک سپرده شدند (فقیه بحرالعلوم، ۱۳۸۵: ۴۹۳-۴۹۶). در این صورت با توجه به حسنی بودن امامزاده ابراهیم باید در انتساب سادات میرعمادی به امامزاده ابراهیم آمل و بابل سر تردید کرد. چنان که نسب شناسان هم، سادات میرعمادی را از نسل امام هفتم (ع) می دانند (اعرجی نجفی، ۱۴۱۹: ق ۴۶۶-۴۶۷).

ب. ناصرالاسلام در روایت سید ابراهیم به موقعیت مکانی «للی پرچم» همراه با دو صورت نگارش دیگر: «لله پرچین» و «لله پرچیم» اشاره دارد که محله «امامزاده ابراهیم آمل» در گذشته بدان آوازه داشت. البته از نام دیگر آن: «مشهد تن» یاد می کند که در منابع توجهی به آن نشده است که برآمده از باور مردم نسبت به این امامزاده و امامزاده ابراهیم بابل سر می باشد.

ج. ناصرالاسلام در روایت خود «مشهد سر» را «مزار سر» امامزاده ابراهیم آمل می داند که نادرست است. «سر» در اینجا پسوند مکانی است به معنای «سرا» که برای نام گذاری اماکن در مازندران کاربرد داشت (الهی ب، ۱۳۹۵: ۱۸-۱۹). چنان که سیدظهرالدین مرعشی در تاریخ طبرستان و رویان و مازندران به «ماهانه سر» و «لمسّر» اشاره دارد (مرعشی، ۱۳۶۱: ۲۸۵ و ۲۱۷).

ه. ناصرالاسلام در روایت سیدعمادالدین، کراماتی برای او و فرزندان او قائل می باشد که در منابع تاریخی بدان اشاره نشده است. این داستان پردازی ها در شمار کارهایی است که در روزگار مرعشیان و سپس صفویان، رواج آن در تحکیم قدرت و هم سوئی عوام توجیه پذیر بود.

الف. روایت نخست: منوچهر ستوده هنگام معرفی امامزاده ابراهیم آمل از وقف نامه ای که در آن سرگذشت امامزاده ابراهیم هم درج شده است؛ خبر می دهد و متن کامل آن را در کتاب خود آورده است. تاریخ نگارش این وقف نامه، سال ۹۲۶ ه.ق است. داستانی که در این وقف نامه ذکر شده با روایت ناصرالاسلام ساروی از سید ابراهیم (به باور او نیای سیدعمادالدین) تقریباً همانند می باشد با این حال افزوده هایی نیز دارد. در این وقف نامه آمده است: «... چون مأمون ملعون، حضرت امام رضا، علیه السلام، را به طوس آورد، مردم از اطراف و اکناف که ایاب آن جناب را مشاهده نموده، تمامت اهالی آن مرز و بوم مطیع و منتقاد آن جناب گردیده و از اطاعت مأمون ملعون انحراف ورزیده، آن ملعون از آوردن آن جناب نادم و پشیمان شد، در خیال شهادت آن جناب افتاد. آن جناب نامه ای به اولاد حضرت امام موسی علیه السلام و سایر امامزادگان نوشته که چون نوشته به شما برسد، بدون توقف روانه طوس شوید. آن چه از اخبار مروی است، دوازده هزار و سیصد و هفتاد و سه نفر به مضمون نامه نامی عمل نموده، از شوق دریافت شرف ملاقات آن جناب بسیار گریستند و روانه خراسان گردیدند. ابراهیم فرزند امام موسی علیه السلام، فرمود: ای برادران! ما را یک بزرگی می باید که خیل و حشم را تواند راه برد. امامزادگان فرمودند: ای برادران! می رویم به روضه رسول الله و سلام می نماییم، هر که را جواب سلام داد، آن کس مهتر و بزرگ باشد. علی الاصح بفرموده حضرت معصومه (س) تمامی رفتند به روضه عرش درجه جناب رسول، یک یک سلام می نمودند، جواب نشنیدند، تا این که امامزاده ابراهیم فرزند امام موسی کاظم (ع) که مدفون در بلده طیبیه شهر آمل موضع لاله پرچین، سلام نمود. از روضه مبارک جواب شنید که علیک السلام یا ولدی. چون ایشان استماع نمودند، همه دست او را بوسیدند و بیعت نمودند و آن را مهتر خود گردانیدند، علم بر پا کرده، سپهسالار خود ساخته اند. از مدینه بیرون آمدند، چون به ساروقمش شهریار رسیدند... خارجی که در شهریار بودند، نامه به مأمون فرستاد که این قدر اولاد ائمه از عربستان رو به ولایت عجم آورده اند که اگر این خیل و حشم به آن ولایت برسند، شما را زنده نگذارند. چون آن ملعون مطلع شد، ترسید و در همان شب جناب امام رضا (ع) را زهر داده شهید کردند و نامه به محمد شیبانی نوشت، روانه نمود و نامه ای به حسن صباغ نوشت و به قزوین فرستاد و نامه ای به سیاه گوش ابن خالد سمغانی نوشت که چون نامه من به شما رسد، باید که دمار از بوتزاییان برآرند و نگذارند که یک نفر از آن‌ها از ساروقمش زنده بیرون روند، چون نامه آن ملعون به آن خارجیان رسید، راهداران مقرر کردند نگذارند امامزادگان بیرون روند. راهداران راه‌ها را گرفته نگذاشتند که ایشان مدت شش ماه از ساروقمش بیرون روند. امامزاده ابراهیم گفت: ای برادران! در خواب دیدم لشکر بسیار بر سر ما آمدند و حرب عظیم در پیوست. چون روز شد، محمد شیبانی ملعون به قرب چهل هزار کس از خارجیان با علم های کبود و زرد و سیاه بر سر امامزادگان ریخته، بنای محاربه شد و از تعاقب ایشان سیاه گوش سمغانی ملعون به قرب سی چهل هزار کس و از عقب او حسنک صباغ قزوینی با قرب چهل و پنج هزار از ملحدان الموت رسیدند و منافقان هر دیار با امامزادگان برانگیخته جنگ عظیم بر پا نمود. امامزاده ابراهیم چندان محاربه و قتال نمود و از خوارج به قتل رسانیده که جای اسب تاختن نبود و امامزاده به قدر

نتیجه‌گیری

درباره سیدعمادالدین هزارجریبی روایت‌های چندی چه در منابع تاریخی و چه در روایت‌های عوامانه وجود دارد؛ که بررسی آنها نیاز به عواملی چون شناخت جامعه و زمانه وی و دوره‌های پس از او دارد. ناصرالاسلام در یادداشت‌های خود به روایت‌های دسته دوم عنایت دارد. در دو روایت باورهای مذهبی دیده می‌شوند که عناصر داستان را جهت می‌دهند و در پی اثبات تفکر برحق و بطلان جریان برابر آن هستند. از آن جا که راوی این‌گونه روایت‌ها حتی زمانی که تاریخ را دستاویز روایت خود قرار می‌دهد؛ می‌تواند موقعیتی، رویدادی یا شخصیتی را انتخاب کند و مواردی را به آنها بیفزاید و شخصیت را دوباره خلق کند، می‌تواند محدودیت‌های زمان و مکان را نادیده بگیرد؛ ناصرالاسلام نیز به این مؤلفه‌ها توجهی ندارد. البته باید این را در نظر داشت که روایت عوامانه برآمده از احساسات و باورمندی مذهبی برای اثبات حقانیت عقیده خویش است و نباید در آن به دنبال حقیقت تاریخی گشت. یکی از فواید چنین روایت‌هایی دستمایه قرار دادن آنها در شناخت بینش و باورشناسی مردم، در گذشته مازندران و پژوهش‌های جامعه‌شناسی تاریخی است و می‌شود اندیشه‌ای که در ذهن یک ملت است را مورد بررسی قرار داد.

بنافتی که خود از سادات میرعمادی است؛ در شجره‌الامجاد فی تاریخ میرعماد می‌نویسد: «نسبت کرامات و معجزات در حضور امیرگورکانی از افسانه در اویش و قلندران است» (بنافتی، ۱۳۸۴: ۴۸). و در روایت دوم ناصرالاسلام به مهاجرت سیدعمادالدین از حجاز به مازندران اشاره دارد که نادرست است. خاندان او حضوری دیرین در این منطقه داشتند. قاسم الاشجع از نخستین نیاکان او است که در مازندران ساکن بود و مقام نقیب طبرستان را داشت. چند تن از اجداد سیدعمادالدین در هزارجریب آرمیده‌اند (عمادی حایری، ۱۳۹۴: ۴۵-۴۶). د. ناصرالاسلام به قیام سیدعمادالدین اشاره ندارد حال آن‌که در منابع تاریخی این موضوع به تفصیل آمده است. سیدظهیرالدین مرعشی، در گزارش وقایع سال هفتصد و هشتاد و دو هجری می‌نویسد: «سیدعمادالدین در هزارجریب خروج کرد و املاک، مسخر سادات شد. قیام وی در حدود ۷۷۵ ه.ق می‌باشد» (مرعشی، ۱۳۶۱: ۵۸-۵۹). از ویژگی‌های روایت، جابجایی زمانی آن و بی‌توجهی راوی به جایگاه آن در گزارش تاریخی است. چنان‌که در این روایت نیز سیدعمادالدین هم‌دوره با هلاکو و خواجه نصیر طوسی دانسته شده‌است؛ حال آن‌که وی هم روزگار با امیرتیمور گورکانی بود.



کتابنامه

الف. کتاب‌ها:

- اعرجی نجفی، سیدجعفر. (۱۴۱۹ق). مهال الضرب فی انساب العرب، تحقیق سیدمهدی رجایی. قم: کتابخانه مرعشی نجفی.
- الهی، یوسف و شهرام قلی‌پور گودرزی. (۱۳۹۲). علمای مازندران. ساری: شلفین.
- بنافتی، سیدحسین. (۱۳۸۴). شجره‌الامجاد فی تاریخ میرعماد. تصحیح و تحشیه فریده یوسفی زبیری. ساری: شلفین.
- ثقة‌الاسلام میرعمادی، سیدمحمد. دیوان مدایح هاشمی که به طبع نرسیده. کتابت سیدمرتضی ناصرالاسلام ساروی. نسخه خطی منتشر نشده. کتابخانه بغداد.
- جعفریان، رسول. (۱۳۹۷). کاربرد داستان - تاریخ در تبلیغات مذهبی مازندران قرن نهم هجری. قم: مورخ.
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۶۱). نقد ادبی. تهران: امیرکبیر.
- ستوده، منوچهر. (۱۳۶۶). از آستارا تا استارباد. ج ۴. تهران: آگه.

- عمادی حایری، سیدمحمد. (۱۳۹۴). سادات هزارجریب. قم: مورخ.
- فقیه بحرالعلوم، محمدمهدی. (۱۳۸۵). تاریخ تشیع و مزارات شهرستان ساری. قم: وثوق.
- مرعشی، سیدظهیرالدین. (۱۳۶۱). تاریخ طبرستان و رویان و مازندران. به کوشش محمدحسین تسبیحی. تهران: شرق.
- ب. مقالات:
- الهی، یوسف. (۱۳۹۵). الف. «بخش چاپ نشده دیوان هاشمی ساروی (میرعمادی)» فصل‌نامه اباختر، سال هشتم. شماره بیایی ۲۸-۳۰. ص ۵۰۷-۵۱۴.
- الهی، یوسف. (۱۳۹۵). ب. «کارکرد پسوندها در نام‌گذاری آبادی‌های مازندران». شلاب. مجموعه مقالات و اشعار. دفتر چهارم. بابل. اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی بابل. ص ۱۸-۱۹.
- محمدی فشارکی، محسن و فضل الله خدادادی. (۱۳۹۱). «از تاریخ تا داستان: تحلیل عناصر مشترک بین تاریخ و داستان». فصلنامه علمی-پژوهشی پژوهش‌های تاریخی. دوره ۳. شماره ۳. ص ۷۱-۸۶.
- مدبری، محمود و نجمه حسینی سروری. (۱۳۸۷). «از تاریخ روایی تا روایت داستانی (مقایسه شیوه‌های روایت‌گری در اسکندرنامه‌های فردوسی و نظامی)». فصلنامه علمی-پژوهشی پژوهش‌های تاریخی. دوره ۲. شماره ۲. ص ۳-۱.

**The Quarterly Journal of
History and Archaeology of
Mazandaran**

Vol.1,No.1, Spring 2020

